

فرهنگ فلسفی پیتر آنجلس تعاریف روشن و قابل فهمی را از اصطلاحات مهم فلسفی در اختیار می‌نهد. تأکید این فرهنگ بر حوزه‌هایی است که دروس فلسفهٔ مقدماتی، به طور رایج، از آن‌ها تشکیل شده‌اند: معرفت‌شناسی، مابعدالطبیعه، منطق، اخلاق، زیبایی‌شناسی، فلسفهٔ دین و فلسفهٔ سیاست. دانشجویان فلسفه غالباً در مواجهه با اصطلاحات متعدد فلسفی که در بادی امر، مبهم و مغلق می‌نمایند، احساس پریشانی و سردرگمی می‌کنند و نیازمند منبعی هستند که آن‌ها را به طور متمایز و قابل فهم گرد هم آورده باشد. پیتر آنجلس در فرهنگ فلسفی خود به نحو شایانی خواننده را به چنین فهمی از اصطلاحات فلسفی هدایت می‌کند. گرچه به نظر می‌رسد ایجاز و فشردگی توضیحات برخی مدخل‌ها تا حدی محل این هدف شده است.

پیتر آ. آنجلس مدارج فلسفی خود را از آغاز تا مرحله دکتری از دانشگاه کلمبیا اخذ کرده و سپس در دانشگاه‌های مختلف، از جمله، وسترن اونتاریو در کانادا و سانتا باربارا در آمریکا به تدریس فلسفه پرداخته است. پیتر آنجلس تعدادی کتاب در بارهٔ موضوعات مختلف فلسفی و دینی نوشته که فرهنگ فلسفی و جستارهای انتقادی در باب مفهوم خدا مهم‌ترین آن‌هاست.

نوشتار زیر نمونه‌ای از تلاش پیتر آنجلس برای تمایز چهار ساحت فلسفی ناظر به زبان و سپس تبیین روشن هر یک از آن‌هاست.

زبان مقوله‌ای جدی در فلسفهٔ معاصر مغرب زمین است؛ چنان که در هر دو حوزهٔ رایج در فلسفهٔ معاصر، یعنی، آنگلو ساکسون و اروپای قاره‌های مورد اهتمام قرار گرفته است. از یک سو، با طرح موضوعات و مسائل فراوان، آتش مجادلات و مباحث فلسفی را شعله‌ور ساخته و از سوی دیگر، با پیش کشیدن روش‌ها و نظریات مختلف، در خاموشی آن نقش بسزایی داشته است. براین اساس، شاهد انواع مطالعات، تحقیقات و نظریات زبان‌پژوهانهٔ فلسفی هستیم که فهم و دریافت درست آن‌ها منوط به تفکیک و تمایز آن‌ها از یکدیگر است. متأسفانه در متون فلسفی ما، اعم از ترجمه و تألیف، خلط و خطاهای فراوانی از این حیث به چشم می‌خورد که در رأس آن‌ها عدم تفکیک و تمایز میان انواع ساحت‌های فلسفی ناظر به زبان است.

در میان ساحت‌های فلسفی نیز، نخست باید به جنبش زبانی‌ای که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم پدید آمد، اشاره کرد که اگرچه تماماً در حوزهٔ آنگلو ساکسون ریشه نداشت، اما اکنون به سنت رایج در آن مبدل گشته است. امروز این سنت را در قالب فلسفهٔ تحلیلی^۱ می‌شناسیم که به نوعی با فلسفهٔ آنگلو ساکسون مترادف گشته است. جنبش یا سنت فلسفهٔ تحلیلی را می‌توان به مثابهٔ ساحت کلانی دانست که ساحت‌های خردتر فلسفی ناظر به زبان را در خود پرورده است. این ساحت‌ها عبارتند از: نظریهٔ یا روش فلسفهٔ تحلیل زبانی^۲، نظریهٔ یا روش فلسفهٔ زبان متعارف^۳ و رشته یا شاخهٔ فلسفهٔ زبان^۴.

ساحت‌های فلسفی ناظر به زبان

در فرهنگ فلسفی پیتر آنجلس*

مسعود زنجانی



پیش از آن که ملاحظات و اشاراتی در باب ساحت‌های فلسفیِ ناظر به زبان به میان آید، این نکته را باید به یاد آورد که میان تمامی این ساحت‌های فلسفی، با دانش زبان‌شناسی^۵ تمایز وجود دارد. به‌ویژه، فلسفهٔ زبان را نباید با زبان‌شناسی یکی دانست و مطالعهٔ فلسفی زبان را با مطالعهٔ علمی آن خلط کرد. فلسفهٔ زبان



شاخه‌ای از فلسفه است که با رویکردی فلسفی - نظری زبان را مورد مطالعه قرار می‌دهد، حال آن‌که زبان‌شناسی شاخه‌ای از علوم انسانی است که رویکردی تجربی - تاریخی نسبت به زبان دارد. با این توصیف، آشکار است که پرداختن به زبان‌شناسی و مسائل آن، از موضوع این مقاله تخصصاً خارج است. اما در باره چهار ساحت فلسفی پیش گفته، به نکاتی برگرفته از فرهنگ فلسفی پیتر آنجلس اشاره می‌شود تا از رهگذر آن تفکیک و تمایز میان آن‌ها روشن شود.

پیتر آنجلس که خود به حوزهٔ آنگلساکسون و سنت فلسفهٔ تحلیلی تعلق دارد، در فرهنگ فلسفی‌اش به نحو شایانی به این روشنگری اهتمام ورزیده است. این فرهنگ در قیاس با فرهنگ‌های فلسفی دیگر، این ویژگی را دارد که برای هریک از چهار ساحت فلسفی مذکور، مدخل جداگانه‌ای را اختصاص داده است. پیتر آنجلس، با اذعان به صعوبت و مشکلات یک مرزبندی دقیق میان آن‌ها، سعی داشته است مؤلفه‌هایی را برای تفکیک و تمایزشان در اختیار نهد. آن‌چه از منظر انتقادی لازم است در بارهٔ واژه‌نامهٔ فلسفی او به‌طور عام، و در بارهٔ این نوشتار، به‌طور خاص، گفته شود، این است که کار او اساساً به دوره‌ای تعلق دارد که از ویژگی‌های بارز آن، غیاب یک نگاه آشتی‌جویانه و هم‌دلانه نسبت به فلسفهٔ اروپای قاره‌ای است.

گفتنی است پیتر آنجلس در نگارش این مدخل‌ها شیوه‌های مختلفی را اتخاذ کرده است. وی در باب فلسفهٔ تحلیلی به گزارشی شخصیت‌محور دست زده و به اجمال آرای متفکرانی را که در پی‌ریزی شالودهٔ آن، نقشی پیشگام داشته‌اند، بیان کرده است. در مورد فلسفهٔ تحلیل زبانی و فلسفهٔ زبان متعارف، پس از ارائه تعریفی عام، با پرداختن به رئوس کلی و نکات اساسی آن‌ها، جزئیات و توضیحات بیشتری را برای شناسایی و تمایزشان ارائه می‌کند. فلسفهٔ زبان نیز با ذکر اهم پرسش‌های مطرح شده در آن، به شیوه‌ای مسئله محور معرفی شده است.

ژورنال علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

الف - جنبش یا سنت فلسفهٔ تحلیلی:

فلسفهٔ تحلیلی جنبشی فلسفی است که در قرن بیستم پدید آمد و به‌ویژه در انگلستان و ایالات متحده رواج یافت. فلسفهٔ تحلیلی بر زبان و تلاش برای تحلیل گزاره‌ها (یا مفاهیم یا تعبیر زبانی یا صورت‌های منطقی) تأکید دارد و هدفش این است که بهترین و کوتاهترین صورت منطقی متناسب با امور واقع یا معانی حکایت شده را بیابد. مسئلهٔ اساسی در فلسفهٔ تحلیلی به دست آوردن تعاریف است؛ اعم از تعاریف زبانی یا غیرزبانی، حقیقی یا سیاقی. (تعاریف سیاقی^۶ در این‌جا عمدتاً به آن دسته از تعاریف اشاره دارند که کاربرد خاص نماد‌هایی را مشخص می‌کنند که از طریق آن‌ها ممکن است مجموعه‌ای از نمادها جایگزین مجموعه‌ای دیگر شوند.) در فلسفهٔ تحلیلی نسبت به موضوع فوق، چهار دیدگاه وجود دارد که با نظر به پدیدآورندگان آن‌ها عبارتند از:

۱. دیدگاه برتراند راسل: هدف از فلسفهٔ تحلیلی این است که گزاره‌هایی که به لحاظ دستور زبان

رهزن‌اند، به صورت‌هایی منطقیاً صحیح برگردانده شوند.

۲. دیدگاه جورج ادوارد مور: فلسفهٔ تحلیلی به کشف حقایق در باب جهان نمی‌پردازد. بلکه کمابیش مفاهیم را تعریف می‌کند یا به آن‌ها وضوح می‌بخشد. در فرایند تحلیل، تحلیل شونده^۷ مفهومی است که باید مورد تحلیل قرار بگیرد و تحلیل‌کننده^۸ مفهومی است که به لحاظ منطقی معادل آن است و جایگزینش می‌شود.

براین اساس، تحلیل‌کننده و تحلیل‌شونده مترادف می‌شوند و این مترادف وضوح بیشتری را به ارمغان می‌آورد.

۳. دیدگاه لودویگ ویتگنشتاین: مقصود از فلسفه تحلیلی این است که همه گزاره‌های توصیفی و مرکب (قضایا، تعابیر زبانی) به قضایای ساده برگردانده شوند. از این رو، این گزاره‌ها به صورت واحدهای نهایی تجزیه‌ناپذیری درمی‌آیند که واحدهای بسیط و تجزیه‌ناپذیر جهان واقع را باز نمون می‌کنند. آموزه اساسی این است که فلسفه نمی‌تواند از مرزهای زبان فراتر رود. فلسفه نمی‌تواند توصیف یا تبیین کند که زبان چگونه با جهان ربط دارد. این رابطه فقط می‌تواند نشان داده شود. وظیفه واقعی فلسفه، روشن ساختن چیزهایی است که منطقاً می‌توان یا نمی‌توان گفت.

۴. دیدگاه رودلف کارنپ: فلسفه تحلیلی آشکارسازی نظام‌مند نحو منطقی مفاهیم و زبان (ساختار دستور زبانی و قواعد آن) است و به‌ویژه، به زبان علم که مطلقاً صوری است، توجه دارد. دغدغه عمده فلسفه تحلیلی چند و چون در باب معانی واژگان (معناشناسی) و ارتباط معنایی میان زبان ما و جهان واقع نیست. بلکه کمابیش پرداختن به مناسبات ساختاری مشترک میان زبان‌ها است.

ب- نظریه یا روش فلسفه تحلیلی زبانی:

فلسفه تحلیلی زبانی، مدعی است که با تحلیل زبان متعارف/ عادی^۱، بهتر می‌توان سرشت مسائل فلسفی را فهمید. از این حیث، مسائل فلسفی دو دسته‌اند:

۱. مسائل زبانی که نه در واقعیت بلکه در کژتابیهای زبان ریشه دارند و با نظر به آن حل می‌شوند.

۲. آن دسته از مسائل فلسفی که با مشاهده کژتابی‌های زبان، به خودی خود، منحل/ حذف می‌شوند.

در این‌جا، مقصود از تحلیل زبانی، ناپدید ساختن پرسش‌های فلسفی است. برای نمونه، مسئله سنتی استقراء یک شبه‌مسئله^{۱۱} است. هنگامی که مسئله استقراء از حیث کاربردهای زبانی و معانی واژگانی نظیر شاهد/ قرینه، دلیل، گذشته، آینده، پیش‌گویی، تکرار واضح باشد، دیگر هیچ دلیلی نیست که به عنوان یک مسئله واقعی در نظر گرفته شود.

در فلسفه تحلیلی زبانی این نظرات به چشم می‌خورد:

۱. زبان، نه از حیث تصویر و نه از حیث شاکله^{۱۲} (در تناظری یک به یک)، نسبتی با جهان خارج ندارد.

۲. زبان منظومه‌ای از معانی نیست که مستقلاً در عمل نامگذاری هویت و واقعیات موجود حاصل شده باشد.

۳. زبان ابزار بسیار متنوعی برای استعمال است.

۴. معانی واژگان و جملات از کاربردهای درون یک سیاق^{۱۳} حاصل می‌شوند. آن‌ها چیزی را مستقل از استعمالشان دلالت یا نامگذاری نمی‌کنند.

۵. واژگان، جملات و معانی، کارکردهای متنوعی را هم‌چون نامگذاری، طبقه‌بندی، فهرست کردن، حکم کردن، توصیه کردن، توصیف کردن، دلالت کردن، اظهار کردن، احضار کردن ایفا می‌کنند.

۶. معانی واژگان و جملات باید در سیاق قواعد، رسوم و قراردادهای ناظر به کاربرد واژگان و جملات بررسی شوند. معنا با رابطه واقعی میان واژگان و اموری که آن‌ها را بازنمون می‌کند، نسبت اندکی دارد.

برخی از مدعیات ضدمتافیزیکی فلسفه تحلیلی زبانی عبارتند از:

۱. زبان (قضایا، گزاره‌ها) نمی‌تواند تصویری یکپارچه از واقعیت را به ما ارائه کند.

۲. زبان نمی‌تواند واقعیت (امور واقعی که در باب آن‌ها سخن می‌گوید) را بازنمون کند (مطابقت نماید).

۳. زبان کوششی است برای بیان آن‌چه صرفاً می‌توان مشاهده کرد. راهیابی به فراسوی نمادهای هیچ زبانی، توسط صرف ماهیت آن، امکان‌پذیر نیست. ما مجبور خواهیم بود که برای سخن گفتن از آن‌چه فراسوی نمادهای زبانی است، خود آن نمادها یا نمادهای دیگری را به کار ببریم. در واقع، تلاش برای راهیابی به فراسوی زبان، با به‌کارگیری زبان، پی‌ریزی ساختاری متافیزیکی است که صرفاً محتوا و نظام خود را آشکار می‌کند.

۴. فلسفه، مفاهیم را وضوح می‌بخشد. اما معرفتی متافیزیکی یا علمی از جهان به ما نمی‌دهد. برخی از تحلیلگران یا فیلسوفان زبانی عبارتند از: لودویگ ویتگنشتاین، جان ویزدم، گیلبرت رایل.

ج - نظریه یا روش فلسفه زبان متعارف:

فلسفه زبان متعارف، همانند فلسفه تحلیل زبانی، مدعی است که با تحلیل زبان متعارف (معانی، مضامین، صورت‌ها و استعمال‌های آن) سرشت مسائل فلسفی را می‌توان بهتر درک کرد و همچنین می‌توان راه حلی را برای آن‌ها جست. در این تحلیل، نشان داده می‌شود که چگونه دیدگاه عام فلسفی و پیش‌فرض‌های بنیادین زبان متعارف، حکایتگر حقایقی در باب عالم واقع‌اند. آموزه‌های اساسی نظریه زبان متعارف عبارتند از:

۱. زبانی که در محاورات روزمره به کار می‌رود (زبان متعارف)، برای کاربرد فلسفی کفایت می‌کند.
۲. پیش‌فرض‌های زبان متعارف از عالم واقع، نگرش یا ساختاری درست دارند.
۳. هرگونه تخطی از زبان متعارف، گره‌های فلسفی و متافیزیکی زائدی (معضلات و مهملات) ایجاد می‌کند.
۴. راه‌حل‌های مسائل فلسفی باید در پرهیز از کاربرد نادرست واژگان زبان متعارف و معانی آن‌ها کشف شوند.

چیزی به عنوان انگاره یا مجموعه‌ای از باورهای مشترک، در میان فیلسوفان زبان متعارف، بسیار نادر است. برخی از آن‌ها جبری مسلک هستند و برخی دیگر چنین نیستند. برخی به علم‌گرایی پابندی نشان می‌دهند و برخی دیگر چنین التزامی را ندارند. البته، به‌طور کلی، فیلسوفان زبان متعارف در این‌که گره‌های فلسفی را نمی‌توان از طریق اسلوب‌های منطق نمادین/صوری گشود، اتفاق نظر دارند. زبان متعارف، کلیدی برای گشودن گره‌های فلسفی است. زبان متعارف زبان مصنوعی^{۱۴} نیست؛ چنان‌چه نوعی حساب^{۱۵} نیز نمی‌باشد. نگرش‌هایی که در زبان متعارف در باره ساختار واقعیت و تجربه روزمره پیش‌فرض گرفته شده‌اند، از طریق به-کارگیری نظام‌های مصنوعی حاصل نمی‌شوند. نظام‌های صوری در مسائل اخلاقی و روان‌شناختی نیز غیرقابل انطباق‌اند.

جان آوستین، لودویگ ویتگنشتاین، گیلبرت رایل و جان ویزدم نام‌هایی هستند که در فلسفه زبان متعارف مساهمت داشته‌اند. در اکثر موارد، قائل شدن مرزی دقیق میان فلسفه زبان متعارف و فلسفه تحلیل زبانی دشوار است؛ چنان‌چه برخی اساساً میان آن دو تفاوتی قائل نیستند.

د - رشته یا شاخه فلسفه زبان:

فلسفه زبان تحلیل مفهومی زبان است که در کلیت خود، شامل همه مسائل مطرح در معنا شناسی^{۱۶} و نیز برخی مسائل دیگر است. پرسش‌هایی نظیر آن‌چه که در ذیل می‌آید، در مطالعه معناشناسی مطرح می‌شوند:

۱. معنای «معنا» چیست؟
۲. انواع معانی کدامند؟
۳. معنا چگونه انتقال داده می‌شود؟
۴. زبان چیست؟
۵. میان زبان و معنا چه ارتباطی وجود دارد؟ معنا چگونه از طریق زبان شکل می‌گیرد؟
۶. کدام دسته از معانی از طریق اسم‌های خاص، الفاظ جزئی، الفاظ کلی، اوصاف و تعاریف افاده می‌شوند؟
۷. چه چیزی تعیین می‌کند که دو عبارت زبانی دارای معنای واحدی هستند؟
۸. سیاق یک عبارت زبانی به چه طریق معنا را ایجاد می‌کند و/یا بر آن تأثیر می‌گذارد؟
۹. وجه تمایز میان معنای حقیقی و معنای مجازی چیست؟ (با به‌کارگیری استعاره، تشبیه، طنز، تمثیل و غیره چه معنایی و چگونه انتقال می‌یابد؟)

۱۰. تحت چه شرایطی می‌توانیم بگوییم که معنایی مبهم، نادقیق، ناسازگار و... است.

اما مسائل دیگر فلسفه زبان عبارتند از:

۱. ویژگی‌های انحصاری زبان دین، زبان اخلاق، زبان شعر، زبان علم، زبان ریاضی، زبان کامپیوتر، زبان ایما و اشاره و زبان بدن در صورت وجود، چیستند؟
۲. چه ارتباطی میان زبان و معرفت و نیز میان زبان و فهم شهودی^{۱۷} وجود دارد؟ آیا حصول معرفت بدون زبان امکان‌پذیر است؟
۳. چه ارتباطی وجود دارد میان مفاهیمی که به یاری زبان ساخته می‌شوند و واقعیتی که در باب آن مفهوم‌سازی می‌شود؟
۴. زبان برای چه مقاصد و به چه شیوه‌هایی می‌تواند کاربرد داشته باشد؟
۵. افعال زبانی^{۱۸} چیستند؟ چگونه آن‌ها از کارکردهای زبانی متمایز می‌شوند؟
۶. نماد (نشانه)^{۱۹} چیست؟
۷. انواع نمادها کدامند؟ آن‌ها چگونه اختراع یا ساخته می‌شوند؟
۸. انتقال^{۲۰} چیست؟
۹. انتقال معنا چگونه امکان‌پذیر است؟
۱۰. چه تنوعی در شیوه‌های انتقال وجود دارد؟
۱۱. آیا شیوه‌هایی برای تکمیل زبان وجود دارد؟ زبان‌های نمادین (کامل) چگونه ساخته می‌شوند؟
۱۲. آیا در زبان طبیعی یا زبان متعارف پیش‌فرض‌هایی وجود دارد، طوری که بصیرتی در باب ماهیت ذهن و/یا ماهیت واقعیت در اختیار نهد؟ ●

پی‌نوشت:

* Angeles, Peter Adam. , *Dictionary of Philosophy*, Barnes & Noble Books, 1981

1- Analytic Philosophy

2- Linguistic Analysis Philosophy

فلسفه تحلیل زبانی به اختصار، تحلیل زبانی یا فلسفه زبانی یاد می‌شود. از

3- Ordinary Language Philosophy

4- Philosophy of Language

5- Linguistics

6- Contextual Definition

7- Symbol

8- Analysandum

9- Analysans

10- Ordinary Language

زبان متعارف/اعادی در برابر زبان نمادین/صوری بکار می‌رود.

11- Pseudo-problem

12- Isomorphic

13- Context

14- Artificial Language

زبان مصنوعی در برابر زبان طبیعی بکار می‌رود.

15- Calculus

16- Semantics

17- Intuitive Understanding

18- Linguistics Acts

19- Sign

20- Communication